

مهین

نشریه مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

اول ثور ۱۳۶۸ ۱۶ رمضان المبارک ۱۴۱۰ ۲۱ اپریل ۱۹۸۹ شماره ۷، سال دوم

دموکراسی و دسپلین و القویت بخشیم

در صفوف س.ا.ز.ا، مباحث جدی جریان دارد. اعضای سازمان در حوزه ها، کمیسیونها و کمیته ها، در گردهما بیهای فعالین، در جلسات و هنگام ملاقات با همدیگر درباره مسایل فراوان زنده گی روان کشور، در باره ادامه جنگ و مداخلات خارجی، قطببندیهای سیاسی، تغییر گرایشها نسبت به اوضاع افغانستان در سطح جهانی به بحث و تبادل نظر میپردازند. ولی از همه بیشتر در باره چگونه گی تحقق پروتوکول همکاری میان س.ا.ز.ا، و ح.د.خ.ا، مسایل تشکیلاتی، اکمالاتی و نظایمی غنند و کنگهای س.ا.ز.ا بهبود کار نشریه «مهین»، گسترش و تعمیق مزید کار توده یی به ویژه با قوماندانان داخلی، نقش و موقعیت رهبری، تحکیم دسپلین، تقویت فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی، اعتدای پاکیزه گی و

فضایل اخلاقی عضو سازمان و کار کرد اتحاد اجزای چپ دموکراتیک و غیره... بحث های پر شوری جریان مییابد. در سازمان ما از همان بدو تاسیس، تقریباً بیست و یک سال پیش، دموکراسی درون حزبی به مثابه یک عنصر مهم اصول تشکیلاتی پذیرفته شده است. بنیانگذار سازمان محمد طاهر بدخشی هیچگاه اندیشه یی را به شکل حکم قبلاً ساخته و پرداخته شده تحمیل نمیکرد. او که دارای عقل روشن و فوق العاده فعال بود همزمان و شاگردان خود را شیوه تفکر مستقل میآموخت و در زمینه به ویژه به مساله مطالعه و دانش آموزی پیگیر و هدفمند، کار در میان توده ها تاکید میکرد. او باورمند بود که هر عضو سازمان به ویژه افراد باسواد و تحصیل کرده باید پیوسته بدون

اندک توقف از کتاب، از دانشمندان، از مردم و از زنده گی بیاوزند. بدخشی شعار گونه این اندیشه را تکرار نمیکرد. هر چه میگفت و میخواست عملی شود نخست از خویشتن میآغازید. او با تمام شخصیتهای سیاسی و فرهنگی زمان خود مناسبات فعال برقرار کرده بود و با آنان به مباحثه میپرداخت و از حکمت و دانش شان بهره مند میشد. بدخشی همواره با کتاب و مطالعه مالوف بود و پیوسته در ذهن او افکار بکرو نظرات جدا از تقلید و تکرار بارور میشد. حوزه علاقهش چنان گسترده بود که از اقتصاد، تاریخ، حقوق، ادبیات و هنر گرفته تا داغترین مسایل سیاسی ملی و بین المللی را در بر میگرفت. بدخشی به موضوعگیری فعال مبارزه و اندیشه سخت اعتقاد داشت و به همین (۸ص)

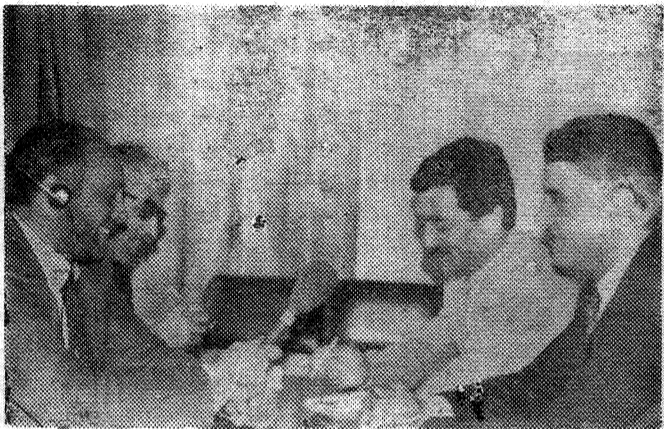
تعمیرات

امروز دانشمندان داخلی و خارجی بدین نتیجه رسیده اند که فقدان شناخت لازم از جامعه، تاریخ و فرهنگ مردم یکی از دلایل مهم اشتباهات فاجعه آمیز در وطن ما به شمار میروند. در گذشته و قسماً اکنون نیز بدون بر رسی و تحلیل حقایق عینی و تاریخی جامعه خود به داوری مینشستیم و در سایه روشن این یا آن تیوری یک جامعه ذهنی برای خود میتراشیدیم. میگویند باری یکی از متعارفین هگل به او گفت: واقعیت با آنچه تو میگوئی مطابقت ندارد و هگل پاسخ داد: پدا به حال واقعیت. این مساله در مورد فرمولها و احکامی که در زمینه های مختلف سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ارائه نمودیم، تا اندازه زیادی صادق است. چه بسا واقعتهای عینی و تاریخی را میگذاریم و به مباحث اسکولاستیک دلخوش میداریم و یا بر موضعگیریهای نادرست یا فشاری میکشیم. یکی از پدیده های عینی، تاریخی و محسوس زنده گی اجتماعی وطن ما مساله ملی است. این مساله طی سده ها

ایجاد شده و امروز در کنش و واکنش فعال مردم به کلی مشهود است. جستجوی راههای حل اساسی مساله ملی یکی از مهمترین اهداف و رسالتهای وطنپرستان افغانستان است. جامعه ما کثیر المللیت است. هر ملیت و قوم و قبیله این کشور یک پدیده فوق العاده ارزشمند است و تمام آنها غنای واقعی وطن ما را تشکیل میدهند. بدین سبب شناخت علمی و واقعی از آنها و زمینه های ایجاد و گسترش ارزشهای معنوی و مادی، مراحل تشکیل وضع و موقعیت کنونی، مناسبات متقابل آنان و دهها مساله دیگر پایه اصولی همبسته گی اتحاد و نیرومندی مجموعی خلقهای وطن ما را تشکیل میدهد. بر رسی و تحلیل ویژه گیهای هر یک از ملیتها و اقوام ساکن وطن واحد ما نه یز و هشتهای دوامدار علمی نیاز مند است و شاید بسیار به مرقع باشد که در اداره امور ملیتها انستیتوت تحقیقات ملیتها ایجاد شود. این انستیتوت از یکسو میتواند مواد و آثار قابل ملاحظه یی را که در باره ملیتها و مردمان کشور ما ایجاد شده اند جمع آوری

مصاحبه با خبرنگاران بی بی سی و فرانسپرس

محبوب الله کوشانی منشی اول کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بنا به درخواست را برت فا کس خبرنگار رادیو بی بی سی در دفتر مرکزی س.ا.ز.ا، با وی مصاحبه نمود. در این مصاحبه کوشانی به پرسشهای خبرنگار در باره تاریخچه مبارزات و موضعگیری س.ا.ز.ا، اوضاع جاری و دور نمای کشور پاسخ داد. همچنان محبوب الله کوشانی روز ۳۱ حمل در دفتر مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان کتوب خبرنگار فرانسپرس را پذیرفت و با وی مصاحبه به عمل آورد. توجه خواننده گان محترم «مهین» را به فشرده مصاحبه های متذکره جلب مینماییم.



از مصاحبه با خبرنگار بی بی سی در کابل
س: حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادعا دارد که نسبت به مجاهدین منسجم تر است و از اینرو میتواند کشور را بهتر اداره کند. نظر شما چیست؟
ج: بهتر می بود این سوال را شما از مسئولین ح.د.خ.ا. میگردید، زیرا تا جایی که شما هم نیاید بی اطلاع باشید، من عضو ح.د.خ.ا. نیستم. خبر نگار: بخشید. سوال من بی ارتباط بود و شما عضو ح.د.خ.ا. نیستید، مگر بر اساس سیستم چند حزبی حکومتی تشکیل شده است و شما در آن شرکت دارید، از این خاطر میخواستم این سوال را مطرح نمایم.
کوشانی: من عضو سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان هستم، سازمان ما یک سازمان دارای هویت سیاسی مستقل است، تاریخ و کارنامه های خود را دارد با بیش از بیست سال حیات سیاسی که در ادامه مبارزات دشوار خویش در شرایط پلورالیزم سیاسی با

مداخله او امه دارد
یک سال پیش در ژنیو موافقتنامه هایی امضا شد که باید پایه حل و فصل اوضاع افغانستان قرار میگرفت. اتحاد شوروی تعهد نمود قوای خود را از افغانستان بیرون کشد. افغانستان و پاکستان موافقت کردند که در امور داخلی یکدیگر مداخله نکنند و در باره بازگشت داوطلبانه مهاجرین نظمی را مرعی دارند. اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا اعلامیه یی را

در زمینه تضمین بین المللی (موافقتنامه ها) امضا کردند. مذاکرات دشوار بود و تقریباً شش سال ادامه یافت. هر سند جداگانه و تمام اسناد منحیت المجموع نتیجه ساز - شها و ملاحظه بیلا نس منافع، بیلانیسی که متغیر و ناپایدار بود، به شمار میروند. نه همیشه سروته قضیه با هم جور میامد. به طور مثال امریکاییها پیشنهاد کردند که اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکاییها

(۷ص)

شهیدان و قهرمانان و پیمان

اینک باز یادی از شهیدی بس زبان آورده ایم : دولت یکی از آن فعالین حرفوی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بود که به حق شایسته بی این یاد دهانیست . او تحصیلات خود را با وجود استعداد سرشار در آموزش رسمی، بنا بر هدایت سازمان ترک گفت و راه آرزوهای مردم را در پیش گرفت . مدتی را در زندان شبرغان به اسارت گذراند و بعد از انتقال به زندان دهمزنگ و سپری نمودن مدت زمان معین رها شد . اما پس

از رویداد هفت ثور بعد از دست گیری در اواسط آنسال که جستجو کننده گان توانسته بودند مخفی گاه او را در علاوالدین کابل کشف نمایند، دیگر بازگشتی نداشت . . . آنچه ما در باب شخصیت ، کار و رزم او و سرانجام مرتبه شهادتش خدمت خوانندگان «میهن» گفته ایم صفحه سی است از یک کتاب و قطره ایی است از یکدریا ، دریای زلال

و همیشه روان و کتاب بس پر بار و گرانقدر . دولت کسی نبود که بتوان با همین شرح و بیان اندک از شخصیت او تصویر کاملی به دست داد . کسی که هم شاعر است و هم نویسنده ، هم چریک است و هم گاندى . . . وی به هنگام فعالیت حرفوی خویش به نمایندگی از جانب رهبری سازمان به فلسطین سفر کرد و به مثابه عضو رابط سازمان با جنبش منطقه با اکثر شخصیت های رهبری سازمانها و احزاب مترقی ایرانى ، پاکستانى و عربى و به ویژه جنبش رهاى بخش فلسطین رابطه سازمان را برقرار ساخت و پس از ایراد سخنرانی به زبان انگلیسی در انجمن دانشجویان فلسطین دو باره به وطن برگشت . اما آنها که او را ندیده

اند و راه و رسم او را نیک نمیشناسند و آنها که خود هرگز چنان مسیر پر جلال شهادت را در پیش نداشتند ، و هنگام عبور از کناره کاروان خود شانرا ناگهان ندن میان صفرونده گان یافته اند . باور شان خواهد آمد که در چنان محیط آشفته ایی ابرمردی این چنین و بزرگوارى از این دست و نه کوچکوارى مثل آدم های معمول ، بل فرشته ایی ممکن است در جمع آدمیان زیسته باشد . یا آنچه بر میخوابیم عینیت دارد ؟

آنکه خود را رها کرد ، رها از رشته های تعلق ، رها از بسته گی ها از بندگی ها ، بریده از جاه و جلال خانه ، بریده از آسایش از رهایش آنکه فقری تجمل را جدا از عشق زن و مهر فرزند درخود به ودیعه گذاشت ، تا در برابر آنچه هست حرف نفسی نهاده باشد ، چرا که طالب دگر گونی در بیرون ، نخست در خود باید دگر گون شود . در آن سالهای که بد خشی در جغرافیایی میان مشرق و مغرب ، سوار بر رخساره اراده و ایمان ، با کلام « نه » بر زبان در مطلع اند و هگین فلک دعوت خود را پیا میرانه نوشت و داهیانه فریاد دگر و نسل آنروز ، هنوز جماعت آشفته ایی پیش نبود ، نسلی که تراژیدی زنده گی را فقط در هیئت طوطی و میمون آزموده ایی ناشیانه به نمایش میگذاشت ، تعداد انگشتشمار نخیه گان پر تراز میان پیروان او صف خود را با سایرین مشخص کرد ندو

سالهای دور از امروز را به خاطر باید آورد . گذشته ها بنای آینده اند . نسلی که رفته است تبار شهیدان به خون نشسته را پرورده بود . آنها با شیره جان خویش باغستان مکتب ما را بنیاد نهاده اند . راستی ، جز این یاد چی میتوان کرد ، یاد خاموشی و سوگمنانه روزها و شبهای گذشته که نقشی در قراموشی نهفته همان خاطره های دیر و زنده و چونان تابوی غبار اندود آویخته بر دیوار ذهن ما ، تصویر چند سوار را در عبور از بیسه مه آلود و سایه سار یک کو هستن غریب به تماشا مینهد ، تصویر سوارانی که هرگز بر نگشته اند

وقتی گذشته ها ، برادر نظر آوریم چنین تابویی در برابر دیده گان نمایان میشود با تصویر پر خاسته از خون شهیدی ، پرداخته از نیازها و خیالات رهرو خسته تنزنده دلی ، آزاده ایی . آنکه از بود و نبود و قبیل و تبار برید ،



بیشبانی دارد ، این طبیعی است . اما در رابطه با نیر و های سیاسی چنین فضا یی نباید به وجود آید . زیرا سازمان های سیاسی بر اساس خط مشی و اهداف سیاسی به وجود می آیند و باید بتوانند بر این بنیاد صف مشخص بین خود ، متحد و دشمن خود را تشخیص بدهند .

س : شما قبلا تذکر دادید که تلاش شما در جهت ایجاد جبهه متحد است و خاطر نشان ساختید که باید با قوماندانان داخلی تماس حاصل شود . چی موانع ذهنی بر سر راه این خواسته وجود دارد ؟

ج : با خارج شدن قوت های نظامی اتحاد شوروی ، از نظر ما ، چنین فضا یی برای دیالوگ به وجود آمده است . اما متأسفانه اتحاد هفتگانه نه بر اساس اراده خود ، بلکه بنا بر اراده متحذین بین المللی خود راه حل نظامی را پیش کشیده اند و به حل سیاسی انعطاف پذیر نیستند . سازمان ما اعتقاد ندارد که مسأله افغانستان از راه نظامی حل شود . در حال حاضر نیر و های مخالف هیچگونه طرح روشن دور نمایی سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ندارند و از همین رو اتحاد هفتگانه که تحت حمایت نظامی میگران

ح . د . خ . ا ، چنان احساس نیرو مندی میکند که به پلورالیزم سیاسی اعتقاد ندارد ، نظر شما در اینمورد چیست ؟

ج : تجربه یازده سال اخیر در کشور ما نشان داده است که انحصار در قدرت به استبداد و دیکتاتوری منجر میشود . روی این اصل من معتقد نیستم که ح . د . خ . ا - که به مثابه یک نیروی متحد سیاسی با آن همکار هستیم - ضرورت پلورالیزم سیاسی را رد مینماید . اگر چنین شود ، اشتباهی بزرگ خواهد بود . شرط اساسی اتحاد نیرو های دموکراتیک همانا پلورالیزم و تعدد احزاب است .

س : اگر ح . د . خ . ا ، پروتوکول همکاری را رعایت نکند و به سوی حاکمیت حزب واحد گرایش نماید ، در آنصورت آیا شما پروتوکول را فسخ خواهید کرد ؟

ج : طبیعی است . این موضوع در خود پروتوکول نیز درج است . در این لحظه ، ما طرفدار تشمت و پراکنده گی در میان نیرو های چپ و دموکراتیک نیستیم ما میخواهیم که نیرو های دموکراتیک بتوانند در راه قطع جنگ ، بر مبنای یک پلاتفرم سیاسی مشترک

خواهد داشت که این منطق ساده زنده گی را درک کنند ، به اندیشه های مخالف احترام بگذارند و مبارزه به خاطر تفوق سیاسی را به مفهوم مبارزه دموکراتیک درک نمایند .

س : سیاست مصالحه ملی از نظر شما در حکومتی که فعلاً وجود دارد و شما هم در آن شامل هستید ، برای حل معضلات چگونه عمل خواهد کرد ؟

ج : من فکر میکنم هر سیاستی که به مذاکرات صلح آمیز بین جوانب درگیر بیا نجامد ، صرف نظرات اسم و تعلق به این یا آن سازمان سیاسی مورد تأیید و پشتیبانی ماست ، البته میخواهم یک نکته را خاطر نشان بسازم که در تفاوت به آنچه در سوال شما انعکاس یافته است ، در کشور ما نه دو- جانب ، بلکه جوانب مختلف وجود دارد که ما پلورالیزم سیاسی آینده کشور را نه از این دو جانب ، بلکه عمدتاً از این جوانب سیاسی متشکل میدانیم .

از مصاحبه با خبرنگار فرانسویسرس : به نظر میرسد که

مصاحبه با خبرنگاران...

(از ص ۱)

و همه نیرو های جا نبدار دموکراسی متشکل خواهند بود .

س : آیا اختلافات موجوده بین حکومت و مجاهدین بر سر اینست که کدام جناح یا کدام طرف پلان مترقی تر دارد ؟

ج : من فکر میکنم اختلاف به مراتب عمیقتر است ، مسأله اساسی بر سر مطلق گرای بی و دموکراتیزم ، و وابسته گی و استقلال اندیشه و عمل و انحصار گری و پلورالیزم است . چنین گرایشها یی را البته با ضعف و شدت متفاوت در جوانب درگیر میتوان مشاهده کرد . ولی شکی نیست که حکومت موجوده افغانستان انعطاف پذیری بیشتری به سوی دموکراسی و پلورالیزم از خود نشان میدهد . جامعه ما عمیقاً تقسیم شده و متنوع است ، در آن مناسبات و علایق متفاوت سیاسی ، تعلقات متفاوت ملی ، مذهبی و منطوقی وجود دارد . از اینرو باید و حتماً باید سیستم آینده سیاسی کشور از مجموع این تنوع نماینده گی بکند . به اصطلاح مشهور دارای پایه های وسیع باشد ، ما متیقین هستیم ، آینده به آنانی تعلق

روزگار رسم بر این بود و هم چنین است که سوی نام اصلی برای رد کم کردن نام دوم بر زبان ها باشد و او نام اول را که دولت بود رفته رفته در سینه یاد های گذشته رها کرد. رها ییش کن! سزاوار مدفن است نامی که ترابه گذشته های بس غریب میبرد؛ نامی که او آوازه بی ندارد و فخری نمیتواند بیاورد.

آن روز که داعی کبیر ما سخن از نگفته ها و نهفته ها بر زبان آورده و خلاف معمول نخست بر آنچه اسباب اساسی سقوط فرهنگ ملی و شخصیت ملی ما بود هنوز هم هست، خط کشید، انگشت گذارد و پیامبران همدانشد ارمان داد که تاروی پاهای خود نه ایستیم و با نیروی خودی درست بر تهداب مصلحتی، بی عدالتی ملی ضرب شست شکننده نکوییم و پل عبوری از اعتماد متقابل و برابری متقابل از این سوی تا به آن کنار استوار نگر دانیم و میان دره تاریک فواصل که هرچه زمان بر آن گذشت باز حفره عمیقتر گرفت، راه عبور و خط وصلی ترسیم نکنیم، هرگز نخواهیم توانست بر اداری بیاوریم، وحدت بنا نهیم و

فردای شکو همدی را در انتظار فرا رسیدن باشیم و واژه های آزادی انسان، سعادت انسان، عدالت قانون و حقوق برابر در تعیین سر نوشت، هرگز از هیئت یک شعار عوام فریب خارج نخواهد شد... و باز برای آنکه این داعیه انجیب از ایده و ارمان بگذرد و با عبور بس خواستنی و لازم در جان خسته مردمان نافذ شود، نیرو شود و جماعت خفته گان را بشوراند ضرورت آن بود که سواران هوشمند و

نجیبی هم این پیام و این دعوت را روی دوش نهادند و پشت پا بر آنچه هست بنویسند و خود بدر آیند، رو به مردم تهیدست بروند، در جمع آنان همچون خود آنان زنده گی کنند و آنچه باید باشد را با شیره جان، با آبله های کف دست، با عرق جبین، با نقش قدم ها، با بودن بر سر پیمان، با ماندن بر سر پیمان و سر انجام حتی با ریختن خون خویش در باور مردم جای دهند. . . داعی ما دانسته بود و چه خوب دانسته بود: به هنگام خواب زده گی جماعت مردم کلمه را جز با همین طریق دشوار نمیتوان زنده گی بخشید و جان داد، کلمات در مقطع تاریخ، در فواصل دشوار گذر زمانه ها جز با همین رسم خونین ایثار و قربانی و با تمثیل و نمایش دقیق آن روح خود را نیافته اند. با این تفاوت که در نمایش ها و تمثیل های معمول امر و ز نقش آفرینان باز پشت پرده میروند و سرو صورت خود شانرا دو باره تمیز میکنند و برای ادامه زنده گی میزنند، اما در نمایش مادر آنچه

ما گفتیم، با زیگو و مثل ما خود بی پاداش ترین قربانی زمانه است، او رهروی است که هرگز بر گشت ندارد و هیچ نقد و جسی هم به کیسه او نخواهد ریخت، چی ترازی بی مقدسی، چی قربانی بزرگوار، چه ابراهیم، چه اسما عیلی. ابراهیم مابه قربان گاه قیام نماز، نماز موعود را بر پا داشته بود، ذبیح بزرگوار میخواست، اسماعیل و ریسمان، کار و گردن فرزند، رضا و تسلیم، طاعت و اطاعت.

دعوت تورا لبیک میگوییم، خون ما حلال تو باد پدر! حلال کرد تو! حلال دستانت!

بدخشی پدر بودو سواران فرزندان او، هر کدام اسماء عیل راهی قربا نگاه در مقسم ایمان، در مقدم باور های خویش، در مقدم خواستن های روح طلب گار یک عصر، با وعده ها و پیمان ها،

نبایستی خلاف و رزی کرد. میثاق های با خود بسته و پیمان های و عده شده ایثار طلب اند. ای داعی! بگذر از جان! بگذر از آنچه داشته یی! رها شو! بند ها را پاره کن! تهی از خود، تهی از آنچه هست، چونان اسماعیل بزرگوار، پیوسته آماده قربان شدن، راهی قربان گاه باش، که دعوت پیامبران تو کلام شرافت را در جان دهد و روح دعوت را در خواستن های تو، در فریاد هایت بدمد و رنه شرافت کلمه خواهد بود و کلمه خواهد ماند، فاقد جان، فاقد روح.

چنین بود جغرافیای هستی حکیم فرزانه ما، تند یس جاودانه رضا و تسلیم در مقدم باور های خویش، مظهر زنده یی قربانی و ایثار در مقسم نسلی که به گفته آن آموزگار شهید قهرمان می خواست و عصری که قربانی میطلبید.

پیامبر سوار بر رخساره، کلام دعوت بر لبان، حجت ما داعی ما بود، ایستاده در متن اصالت فرهنگ ما، هیکل کوهواره یی در جغرافیای خراسان، الهه یی بر سینه پامیر بالها افراشته، خور - شهید گدازان بر دوش حکیم خرد مند ما سفیر سواره دعوت او بود، رها شده یی، آزاده.

بی در جنگل، پا به رکاب پیشه ها در پیش، خطر ها در کمین. پیامبر به تماشاء به نظاره که این راهی پاک باز ره به کجا خواهد کشید. بار رسالت بر دوش های نجیب اوست، چه سنگین است این بار تقدس. شانه های نیرو مند می خواهد.

دوستان به خاطر دارند که روزی در محفل بدخشی گفته بود: دولت تو ان رهبر یک سازمان سیاسی را دارد.

در او نیروی شکر فی هست در خط و چشم و جبین این مرد نشانه های ابر مردی را من خوانده ام. . . این را بدخشی گفته بود: و آری! چنین باید، که بار رسالت بس منزل رسد: در ویش پاک باخته یی، قلندر از جان گذشته یی، مسیحا نفسی، بیا با تکریدی خسته گی نشناسی چایک تک چابک سواری، موسی - وش آتشین سخنی، پرده دری، حریف مردانه یی، نترس صاحب شهامتی، بت شکن با زهانه دشمنی، ویرانگر نا ساز - گاری، در خود شکسته یی، از خود بر خاسته یی، زاهد وارسته یی از خود بریده یی با مردمان پرداخته یی، چنین باید، آری چنین باید، ابر مردی رو به خدا کرده یی، جانب او رفته یی، تا کشور آسمان تاخته یی، قامت قیامت دیده یی، باز بر زمین افتاده - یی: از خاک بر خاسته یی، بار رسالت بر دوش نهاده یی چنین باید، آری چنین باید، حکمی این چنین باید، حکیم باید تا فرد اها برویا نند. شبان را، هر شبان را نوری دهد، سروری دهد، سده ها را آفتابی دهد، تا بی دهد و خود آفتاب شود. چنین بود راه و رسم سفیر ما، قاصد

پیامبر ما. من او را به خاطر دارم، یا شاید به خاطر میاورم. سالها پیش از امروز سالها پیش از آنکه زهدان خاک هزاران تخمه گندیده و تعفن گرفته رسوا بیرون دهد و باغستان را لکه های رنگی بر دامن سبزه ها و علف ها برویاند، سالها پیش از آنکه مام زمانه آن حرامی زاده زنده گی خوار نا پرورده را بی دایه و نا خاسته بزیاید، قاصد ما در عبور از بیشه ها، آبله بر دست تخم معرفت میکاشت. او در نقش قدم ها نشان ره فر را به یاد گار مینهاد، زمانه شاهد است، زمانه گواه بی پرو است. من او را از آنروز هابه خاطر دارم، من او را در آن شب ها دیده بودم، چراغ بر دست از تاریکی ها میگذاشت و چه نجیبانه میگذاشت، نه چونان رهروی که خود بگذرد و فقط خود بگذرد، نه نکاهی به قفانه پروایی که دیگران چگونخواهند گذشت. او از نشیبی دره از کناره مغاک، خطر را خود آزموده گذشت، همش در فکر و تماشای آنکه دیگران بگذرند، چه عبور نجیبی چه گذشتن های نجیبانه یی به چراغی که در دست او بود از شیره جان روغن ریخت و نگاه تکرانش در مقدم یا ران دوخته ماند.

و باز چه بسیار روز ها در آن ایام که پا به پای دروگران در زیر نور سوزنده آفتاب داس بر دست، در میان گندمزار ها عرق ریخت... پاداش تو چیست ای دروگر؟ مزد این زحمت هارا چه میخواهی، شمس زمانه ما! مفتخواری را بر خود حرام کرده یی یا ر سم یکی شدن با مردم ایست؟ (ص ۷)

آز ص ۲

استخباراتی پاکستان قرار دارد، حاضر نیست به مذاکره سیاسی تن در دهد. و در آن نقش یک نفر بیشتر برجسته است که چهره مناسب برای پاکستان به حساب می رود. اگر نیرو های سیاسی دور میز مذاکره بنشینند یقین دارم که راه حلی پیدا خواهد شد.

س: یک تعداد از قوماندانان داخلی هیچ نوع تماس با پاکستان ندارند. از نظر شما تماس با آنان سهلتر است یا نه؟

ج: شما اطلاع دارید که قوماندانانی هستند که به پذیرش حکومت راولپندی تن در نمیدهند و همین اکنون پروسه امضای پروتوکول بین حکومت و قوماندانان در جه دوم و سوم، به خصوص در مناطق شمال کابل جریان دارد. تا جایکه ما اطلاع داریم، حتی تماسهایی بین هشتگانه و قوماندانان داخلی مربوط به هفتگانه به وجود آمده است که این خود یک نوع واکنش را در برابر شورا و حکومت موقت راولپندی نشان میدهد.

س: تحرك جدیدی که شما

اشاره کردید، موفقیت ها یی دارد یا نه؟

ج: این تحرك امیدوار کننده است. هر چند يك پروسه سیاسی نمیتواند در زمان بسیار کوتاه شکل بگیرد و به نتیجه برسد، اما به هر حال این يك گرایش مثبت است.

س: فکر نمیکنید که کشور شما به میدان جنگی بین طرفداران و هابسی، پاکستان و ایران مبدل شود؟

ج: متأسفانه چنین جنگی همین اکنون آغاز شده است. اما تاریخ کشور ما به اثبات رسانیده است که اراده ییگانگان نمیتواند بر مردم ما تحمیل شود. مردم ما آزادی دوست و وطنپرست اند و اسارت را قبول نمی کنند. از اینرو دیریا زود کسانیکه به قیمت خون هموطنان خود با منافع وطن معامله می کنند، رسوا خواهند شد. چنانچه همین اکنون قوماندان داخلی از حکومت راولپندی فاصله میگیرند، زیرا که این حکومت را وابسته به اجنبی میدانند.

س: کدام دلیل است که ثابت کند این فاصله به وجود آمده است؟

ج: آنها مجبور اند و روابط ظاهری خود را حفظ کنند. ولی ما اطلاع داریم که چنین فاصله هایی نه تنها به وجود آمده اند بلکه در حال عمیق شدن هستند.

س: ممکن است مثالی بیاورید؟

ج: ما چنین گرایش هایی را نزد احمد شاه مسعود، تورن اسماعیل و قوماندانان هشتگانه با صراحت می بینیم. س: آیا این بدان مفهوم است که این قوماندانان که با حکومت راولپندی فاصله گرفته اند، با ج. د. خ. ا، نزدیک شده اند؟

ج: خیر، این معنی را نمیدهد. فقط گرایش به وجود آمده است که میتواند زمینه خوبی برای تفاهم و دیالوگ در آینده باشد. از نظر ما اتحاد هفتگانه که حکومت راولپندی را ایجاد کرده است يك اتحاد نیست زیرا تضاد های عمیق میان آنان وجود دارد. فقط حامیان خارجی آنان میخواهند چنین اتحادی را تمثیل کنند.

س: آظن هم میگویند که شوروی حامی ج. د. خ. ا، است. ج: ما علاقه مند قطع حمایت

نظامی از هر دو جانب میباشیم.

س: آیا برای آن که وضع بهتر شود، به نظر شما چي مدت زمان لازم است؟

ج: ۱۱ سال جنگ و مداخلات خارجی در کشور ما، واقعاً شیرازه های جامعه را کاملاً از هم پاشیده و به خصوص تنوع عمیق اجتماعی، ملی و فرهنگی جامعه ما زمینه یی بوده برای آنکه این جنگ بیشتر متشتت و پراکنده اش سازد. صلح هم حرف فردا نیست. اگر کمک های نظامی به جوانب درگیر قطع شود و روند مذاکرات تسریع گردد، امیدواری برای استقرار صلح و ایجاد فضای تفاهم در کشور تقویت خواهد یافت.

س: به نظر شما وضع فعلی شباهتی به جنگ داخلی دارد؟

ج: من به عامل بیرونی اشاره کردم. خواه نا خواه اختلافات و تضاد های درونی نیز وجود دارد که خود يك بعد جنگ را تشکیل میدهد.

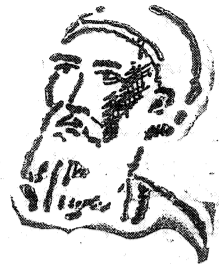
همین هفتگانه که از يك رهبری واحد حرف میزنند با تضاد های عمیق درونی درگیر است. اما تکرار میکنم که استخبارات نظامی پاکستان

در ادامه جنگ نقش اساسی دارد. متأسفانه دوام این حالت به هر حال به مردم ما صدمه میزند. جوانان وطن ما کشته میشوند. از اینجاست که ما میخواهیم مداخلات خارجی هر چه زود تر پایان یابد و ملل متحد نقش خود را ایفا کند. خواست سیاسی و ملی که به صورت مطالبه ایجاد حکومت دارای پایه های وسیع شهرت یافته است، فقط میتواند فرجام مذاکره و دیالوگ باشد و این حکومت با ایجاد نظام فدرالی و ایالات خود مختار میتواند زود تر به حل تضاد های داخلی نایل آید.

س: آیا طوری که دوکتور نجیب الله در ۱۵ اپریل صحبت کرد، سازمان شما نیز با مفکوره خود مختاری موافق است؟

ج: تأمین برابری حقوق سیاسی ملیت ها، خود مختاری یکی از اهداف نخستین سازمان ما است. طرح ما ایجاد يك دولت فدرالی است و خود مختاری نیز گامی در این جهت است. این طرح برای نخستین بار از جانب س. ا. ز. ا. پیش کشیده شده است. ثبت کننده: صاحب نظر مرادی

فرهنگ



حتی پس از گذشت بیست و شش سال به داوری برخیزم که حق با کدام يك از آن بزرگواران بود و است. تنها همین را به تو خواننده گرامی «همین» میگویم که آدمیزاد در هر برهه از زنده گی خویش از نمدی کلاه میسازد که آن کلاه بر سرش یا تنگ است و یا گشاد. و منظور من از انتشار این شعر واره در این روزگار لادریت پیری نه بر خاستن به دعوا بیست و نه خط ترفین کشیدن بر اندیشه یی که فقط ذکر و یاد کردیست از آن دو فرزانه کم همال. همین و همین. روانشان شاد باد!

واصف باختری

که استاد مستقیم فلسفه و روانشناسی من بود گفت: ای کاش «چنین گفت ز دشت» نیچه را میخواندی، که من تا آن هنگام نامش را هم نشنیده بودم و بعد هم که خواندم و خواندم نفهمیدم و حالا هم از آن پیر خشمگین می هراسم و معنای سخنش را نمیدانم.

بی مقدار تر از آنم که

احسن تقویم می پنداشت و دیگری مظهر شقاوت جاودانه. من آنشب که پس از شنود آن گفتگو به کلبه خویش بر گشتم این نظم - می گویم نظم - را بر نبشتم و يك هفته بعد به هر دوان بر خواندم. بدخشی مرا ستود و به پاره یی از لغز شهنای دستوری آن اشاره فرمود که شاگردانه پذیرفتم و مجروح

دیده، نویسنده دیالکتیک جبر و اختیار واز دهای خودی و گزارشگر دیالکتیک خداوند- کار و بنده.

سال ۱۳۴۲ ش بود و زمستانی ز مهری. در منزل استاد خلیلی در کارته چهار، این دو بختی را آغاز ید - بود - در پیرامون سرشت و سر نوشت انسان. یکی انسان را مدلول

مختاری غزنوی گفته بود: یاد یاریا رباشد نوشخوار آدمی، ولی من کجا و نو - شوخواری که به قول ابوالفضل بیهقی میخوام لختی قلم را به یاد دو استاد خویش بگریانم.

آن نخستین «لم» و «لانسلم» و برهان «ان» و برهان «لم» و شعر بیدل را از کسانی چون علامه سلیم طغرا - که غزالی روزگار خویش بود - و خسته آموخته بود و نمک عرفان را بر مانده دهقان کابلی چشیده و این دیگری به گفته استاد جاودا - نیاد خلیلی پیمبرزاده پارس

به یاد پاهر بدخشی و بها و الدین مجروح

همه را با هم

حافظ از خاک چسان خیزد و خیم چسان آن کهن باده و آن ساغر و چرخش کجا است؟

من به سر فکرت و اندیشه دیگر دارم به خود اندیش که من پیشه دیگر دارم

لیک من در دل این دشت سواری بینم زیر خاکسترا فسرده شراری بینم دیده ام سوی بیابان نگر دبا صد شوق چونکه در دامن آن گرد و غباری بینم در پس پرده سیمایی آن کرد و غبار یل رستم نفس شیر شکاری بینم

مرا امید است که کار دیوان، فسون شیطان، شکست ایمان، رسد به پایان مرا توید است که هر زه پویی، دونه خوبی، ستیوه جویسی فتد زبیبان جهان زخلق است، عیان زخلق است، نهان زخلق است، زمین زخلق است، زمان ز خلق است خوشا زما نی که خلق را ند برین زمینها، برین زمانها به عدل فرمان خوشا جهانی، خوشا سازمینی، خوشا زمانی، خوشا عیانی، خوشا نهانی که زر نماند، زجور و کینه اثر نماند، به علم انسان به فریزدان

کینه او مریبی توب

او دسترو اعدادو او ارقامو سره مل گیری. که (دهرام - او مسلک په نامه) د بی گناوو دوزلو او شخصی کشمشکو تر مینخ تو پیر موجود وی، به کیمت کی دی نه به کیفیت کی. آیا پوهیری چی ۲۵۰ کلو نو په او پردو کی، یعنی ۱۹۲۲م تر ۱۹۴۷ م پوری، او یا ملیو نه اروپا یان، نارینه او نینگی او ماشو مان توقیف، تبعید او وژل شوی؟ داده دبشر دوستی او انسانی د سیمی وضعه چی دتولو اعتراضو سره سره باید هغه هماغه - شان، «دومره اروپا» و نومول شمی.

پوښتنه - ددروغو ممتاز اهمیت په څه شی کی نغښتی دی؟ کامو - اهمیت یی په دی کی دی چی ممکن نه ده هیڅ فضیلت له هغو سره مل - شی، مگر داچی هغه فضیلت به له مینځه یووړل شی. د دروغو امتیاز په دی کی چی تل هغه څوک مغلو بوی نو چی په ویلویی د گتیی اخیستنی مدعی وی. په همدی علت دخدای خادمان او دانسان مینان همدا چی، په هغو علتونو او موجداتو چی «لوپری گتی» یی بولی، په دروغ ویلو رضاشمی (ص ۵)

پوښتنه - آیا تاسی ددوو کلمو کینه او مریبی توب جمع منطقی گنی؟ کامو - کینه پخپله یو ډول دروغ دی. دا احساس په غریزی توکه د انسان دوجود یوه برخه هیروی. کینه دهر هغه څه څخه انکار کوی چی په هر وگری کی دپا ملرنی او شفقت وړدی.

دروغ ډیر انعطاف منی. دروغ ځینی وختونه بی کینی او د خود خواهی له امله ویل کیږی بر عکس که څوک په کینه لاس پوری کوی ځان هم په یو یا بل ډول تحقیر - وی. په دی اساس ددروغو او کینی تر مینځ کومه منطقی اړیکه نشته، خو نزدی والی، تقریباً دشته والی قرا بت ددی دواړو په مینځ کی وجود لری.

پوښتنه - آیا په او سنی نری او بین المللی اخ وډب په مینځ کی کینه اکثرأ ددروغو پرده په مخ نه خپرووی؟ او آیا دروغ د کینی لکه تر ټولو بدمرغو او خطرناکو وسلو څخه نه ده؟ کامو - کینه نه شی کولای

پوښتنه - آیا تاسی ددوو کلمو کینه او مریبی توب جمع منطقی گنی؟ کامو - کینه پخپله یو ډول دروغ دی. دا احساس په غریزی توکه د انسان دوجود یوه برخه هیروی. کینه دهر هغه څه څخه انکار کوی چی په هر وگری کی دپا ملرنی او شفقت وړدی.

دروغ ډیر انعطاف منی. دروغ ځینی وختونه بی کینی او د خود خواهی له امله ویل کیږی بر عکس که څوک په کینه لاس پوری کوی ځان هم په یو یا بل ډول تحقیر - وی. په دی اساس ددروغو او کینی تر مینځ کومه منطقی اړیکه نشته، خو نزدی والی، تقریباً دشته والی قرا بت ددی دواړو په مینځ کی وجود لری.

پوښتنه - آیا په او سنی نری او بین المللی اخ وډب په مینځ کی کینه اکثرأ ددروغو پرده په مخ نه خپرووی؟ او آیا دروغ د کینی لکه تر ټولو بدمرغو او خطرناکو وسلو څخه نه ده؟ کامو - کینه نه شی کولای

هر کرا مشغله و پیشه واند یسه جداست هر کرا نخل جدا، پیشه جدا، ریشه جداست

از آن کرانه فروغی بدین کرانه رسید سپنج بود و به دنیای جاودانه رسید درین کران چه شکوهنده آشیانی یافت گر سینه یی به جهانی زاب و دانه رسید ز هفتخوان بدایت چه رستمانه گذشت به زیر چتر نهایت چه بغردانه رسید

دو روزی بر جهان فرماندهی کرد جهان را پر شکوه و فرهی کرد ولی ابلیس از ره بردان روز که بر سرا فسر شاهنشاهی کرد ز خود بینی خدا را برداز یاد «خدایی» کرد و انسان رارهی کرد

بودند آل ابلیس پیوسته در کیمیش کا و رنگ او ستانند گردند جانشینش یک شب به مهربانی با شیوه نهانی انداختند باده در جام اتکبیش چون مست جام می شد، پا بست دام می شد بستند دست و پایش، بردند عقل و دینش

چو به این فریب واقفون چو به این فسانه رانی ز گفش ربود شیطان «علم جهانستانی» بنهاد مهر بر لب، بزود مهر از دل نه اش آگهی ز گیتی نه ز رسم زنده گانی به فسانه آشنا شد، به فسانه هموا شد که ز کودکان چه آید به جز از فسانه خوانی

زان سپس ابلیس سالا رجهان یک سره شد خسرو آفاق از میمنه تا میسره شد خرد تیره او آدم کوته بین را دست و پای و خرد و سامعه و با صره شد کارش آن گونه که فرمود خرد مند کهن «کار وانی زده شد کار گروهی سره شد»

چنین بر خاست بانگ بینوایان که ای پولاد دل فرما نروایان زبان ما سود خویشتن را همه آهنگدان، آهن ربایان به گرداب افکنید ایمن گشتی آخر فغان از کین تان ای ناخدایان شهیدا نیم و خو نغوا هی نداریم که یاد آرد زما بی خو نهاییان؟ شکوه و شوکت فرما نروایی شما را باد، ما را نیست شایبان

حال بودا کوو مزدک کسوزدشت کجاست؟ سام تا بر سر دیوان بزنده گشت کجاست؟ آن خرد مند کهن خرقه دیرین جا ما سپ تا که برد فتر شیطان نهاد گشت کجاست؟

اهدا به استاد هنر آفرینم «شبنم»
پر تو نادری

آنک نمان...

های ، ای نقاش!
- شاخه سبز و بلند جنگل بهزاد -
همتبر راستین من
هر سخن با تو که میگویم
همچنان آینه از خورشید لبریز است
ای زبانم با زبانت آشنا
جز تو آیا با کسی دیگر
میتوان این درد را گفتن
آخر این جا کو دم هر با مدامان گریه آغاز
آخر این جا ، این خروس با مهای فقر
با نك درد آلود خود رامیدهد هر پر واز
در غبارین «لحظه های» تیره از آغاز

کو دم هر با مدامان با گلوی فقر میخواند
لیک این جا جز من و جز یک زن بیمار
کس نمیردد ز خوا بگو یشتن با بانك او بیدار
های ، ای نقاش!
شاخه سبز و بلند جنگل بهزاد -
تو مگر آیا نمیدانی
این گرسنه کودک غمناک
تا کجا ها بوی نان را برده است از یاد
گرچه دستانت توانی هست
یا که مرغ آفرینش رامیان پنجه هایت اشیانی هست
نقش نانی یا که آن جا بر پرند ذهن تو باقیست
های ، ای نقاش!

ای برادر ،
ای پسر ،
ای جان

تو گره از کار من بگشای

نقش نانی ریز
از برای کودک من بر سپید روشن کاغذ
تا شبی دزدانه از چشمان آن کودک
من بگویم تا بلوی پت را به روی سینه دیوار
چون دیگر باره بگوید ، نان
من به دست خویشتن گویم که آنک نمان
آنک نمان
او شود خاموش و بر تصویر بیند خیره و حیران
و آن زمان من هر گجادر پیشگاه هر کس و ناکس بگویم های
خانه ام لبریز از نان است
خانه ام لبریز از نان است

شهر کابل ، حمل ۱۳۶۸

خود را شکسته هر که دلها شکسته است

باد بهار مرهم دلهای خسته است
گل و مویای پرو بال شکسته است

تا خویشتن را به کوچه گوهر رسانده ایم
صدبار رشته نفس ما گسسته است
شاخ از شکوفه پنجه سرا نجام میکند
از بهر داغ که در خون نشسته است
این سبزه نیست بر لب جورسته ، نو بهار

بر زخم خاک مرهم زنگار بسته است
زنجیر نیست ابر که فریادمی کند
دیوانه بیست برق که از بندجسته است
پایی که گوهسار به دامن کشیده بود
از جوش لاله بر سر آتش نشسته است
افسانه ی نسیم به خو آتش نمیکند
از ناله که ، بوی گل از خوابجسته است
وقتست اگر ز پوست بر آیند غنچه ها

شیرشکوفه زهر هوا را شکسته است
بر حسن زود سیر بهار اعتماد نیست
شبنم به روی گل به امانت نشسته است
پیوسته است سلسله مو جها بهم
خود را شکسته هر که دلها شکسته است
صائب به هوش باش که داروی بیهوشی
ابر بهادر گره غنچه بسته است

انتخاب از زیبایان «خیری»

به خاطر صدمین سالروز تولد

چارلی چاپلین

آید و شمایلهای هو لناک
و افسونگر را به پارچه های
بیرمق و مسخره درچار چوبهای
رنگ و رو باخته ، مضحکه



میسازد ، چاپلین سده
بیستم نیز بر چهره های
غیر انسانی و سرشت بیمار
جامعه میتازد و مردم را
وا میدارد تا بر آن بخندند .
... اما چاپلین در زنده گی

خصوصی :
او با دو زن سه بارتین به
ازدواج داد ، بدین مفهوم که
در سال ۱۹۴۳ م پس از مدتی
جدایی مجدداً بر پای سفره
عقد «اونا اونیل» دختر
«یوجین اونیل» نمایشنامه -
نویس معروف امریکا یسی
نشست .

همسر دیگرش «بولست -
گارد» نام داشت .
چاپلین پدر هفت فرزند
بود که آخرین فرزندش پس
از جشن هفتاد ساله گیش به
دنیا آمد .
پرومند

آدمی را غرق سازد ، بلکه
او را یاری میرساند در تعادل
زنده گی کند . چارلی چاپلین
حدود بیست میلیون دالر
ثروت داشت که همه اش را
در خدمت هنرش سخاوتمندانه
مصرف کرد .

چاپلین در فلم مشهورش
«دیکتا تور بزرگ» که از
شکارهای جاودان به شمار
میرود و در سال ۱۹۴۱ م
هنگامی جنگ دوم جهانی
به دست فاشستهای هتلری
بر افروخته شد ، تهیه گردید ،
رایش سوم را به مسخره گرفت
چاپلین در این پر داخت
سینما پیش ، خود نقش
ادولف هتلر و سلمانی یهودی
را اجرا نمود و در این فلم
از روی سیمای جهانی هتلر
پرده برداشت .

زهر خند کمیدی وی به
خاطر حرص و ولع جستجو -
گران طلا ، دلالان و سلاطین
دالر امریکا در فلم «در جستجوی
طلا» ، ابعاد هنرش را بهنا
و عظمت بیشتر بخشید .

سناریو هایش را خود
مینوشت و دایرکت میکرد .
به همینسان پارچه های مو -
سیقی متن فلمها یش را خود
نوشت و آماده میساخت .

جذبه هنری آثارش به
پیمانان بی بود که از هر
فلمش اضافه از صد میلیون
نفر دیدن میکردند و امروز
نیز این فلمها در شمار
ذخیره زرین سینما یی جهان
تماشاگران فراوان دارند .
منتقدین سینما یی مدعی اند
که کمیدهای چاپلین خنده
مبتدل برای سر گرمی و
پوشا نیدن حقایق نیست ،
بلکه معجزه نیست از عنا صر
و بافتهای پر مایه تراژیدی و
کمیدی که از خلال آن دل
مهربان هوما نیست بزرگ
گرمی عاطفه میگسترند .

هما نگونه که نیشخند
ولتر در سده هجدهم چون
صاعقه بر متعصبین فرود می

چارلی چاپلین (۱۸۸۹ -
۱۹۷۷ م) در انگلستان به
دنیا آمد . بیش از چهل سال
عمرش را در امریکا سپری
نمود و از سال ۱۹۵۲ م به

اروپا رفت و تا پایان عمر
در ژنیو زنده گی کرد .
چاپلین با کلاه شاپو ، بوتهای
دراز و عصای چوبینش ، به
قدری در زنده گی طولانی ،
خنده آفرید که تا اکنون در
تاریخ هنر ، نظیرش دیده
نشده است .

چارلی که در یک خانواده
هنر پیشه چشم به جهان
گشوده بود ، پنج سال داشت
که روی ستیز ظاهر شد و
سرا سر زنده گی پر بار
هنریش را ، با آفرینش و
خلاقیت دنبال نمود .

فلمهای چاپلین به گو -
نه بیست که حقایق زنده گی
را با ژرفکاوای نامحدود
و اشکال متنوع کمیدی باز
تاب میدهد .

هر چند اغلب آفریده های
چاپلین ، فلمهای خاموش
و صامت است و به شکل
پانتومیم ارایه گردیده ، ولی
در پهنای تیوغ و استعدادخیره
کننده او گیرایی عجیبی
نفته است . چاپلین کوشیده ،
چاپ فرینده یی را که بر
حقایق تلخ و محیط اجتماعی
خفقان آور کشیده میشود ،
بدرد و با تصاویر زنده ،
آنها را آشکار نماید و بر
آن نیش طنز و هجو بزند .
بر پایه همین اصل است که کمیدی
او عواطف را بر می
انگیزد و در تماشا گر
احساس همدردی ، تحرك ،
عشق و نفرت را زنده
نکهدارد .

به گفته چارلی چاپلین :
«کمیدی مایه دوام زیبایی
و نشاط در آدمهاست . ضامن
تندرستیست . کمیدی
نمیگذارد که فشار و فساد

کیمنه اومر بی توب

(از ص ۴)

خدا ی او انسان ته خیا نت
کوی .
نه ، هیخکله هیخ عظمت
دروغو په بنست نه دی جوړ
شوی . دروغ کله سپری ژوندی
ساتی . خو هیخ کله یی نه
روزی مثلاً حقیقی اشرا فیت
په دوئل کولوکی نه دی ،
پخوا تر هر خه په دروغ نه
ویلوی مینخ ته را تلی شی .
همدا شان عدالت په خپل
وار دخو جیلونوپه پرا نیستلو
او دخو نورو جیلونوپه
تر لوکی نه دی . عدالت تر
هر خه دمخه هغه دی چی
هغه خه ته چی خو سپیو ته
کا فی نه دی ، «دمعیش
حداقل» ونه وبل شیی
او دکار گری طبقی دامتیا -

زاتو نفی کول کوم چی په
سلو کلونو کی یی تر لاسه
گری ، دخواری کنبو آزادی
و نه بولی . آزادی ، دهر هغه
خه ویل چی په ژبه راخی
اودجنجالی ورخپانو دزیاتو لو
په معنی ده .
همدا شان چی دبشسر
د رانکونکی آزادی په نامه د
دیکتا توری استقرار ، آزادی
نه بولو . آزادی - پخرا تر
هر خه یعنی له دروغو پرهیز
کول . چیرته چی دروغ
وزرپرا نیزی استبداد یا
خرگند پری یا ادامه مومی .
پوښتنه - آیا موږ په
داسی دوران کی یو چی
مینه او حقیقت په شاتک
کی دی ؟
کامو - ظاهراً بشریت دننی
ورخی دتولو خلکو خوښیوی
(لکه چی هر شوک کباب
خوښوی) او همدا شان
تول خلک د حقیقت
درلو دلو حق لمان ته خوندي

ساتی . خود ادا نخطا ط
اعلی حدی . حقیقت په
وینوکی کیوتی اولا دونو په
بدن . اوږی را اوږی .
پوښتنه - زموږ په زمانه
کی صالحان چیرته موند لی
شو ؟
کامو - غالباً په جیلونو

او اردو گاه وکی . خود
دوی په مینخ کی آزاد خلک
هم موندل کیدی شی حقیقی
مربیان په بل های کی دی .
خپل فرمانونه نری ته
اعلاموی .
پوښتنه - په اوسنی حالت
کی آیا ممکنه ده

چی د «نول» جشن دجگری
دمتازکی په هکله دتفکر
یوه بهانه شی ؟
کامو - ولی د «نول» اختر -
ته نسترکی په لاره او سو؟
مربینه او «قیامت» په تو لو
ورخو پوری اړه لری . ظلم
او حقیقی طفیان هم همدا شان
دی .

(د وردک ژباړه)

زگهواره تاگوردانش بجوی

بنای معنوی که در و میریزد

اصلاحات در چین

هش- یافت، استقلال مو سسار تو سعه پیدا کرد، گجارت خا- رچی غیر متمرکز رویکار آمد. در عرصه های امور مالی دولتی و مزد، اصلاحاتی صورت گرفت. تمام این نو آور یها در دو- سند تعمیم یافت: مصوبه در باره مؤسسات تصویب شده در اکتوبر سال ۱۹۸۴ م. و ضمایم هفتمین پلان پنجساله. بار دیگر کنترل سیاسی - اداری سست شد، آهنگ رشد اقتصادی او ج گرفت. آهنگ رشد اقتصادی از (۸) فیصد در سال ۱۹۸۳ م و به ۱۲ فیصد در سالهای ۱۹۸۴ م - ۱۹۸۵ م بلند رفت. متنا سباً سر مایه گذار یهای دولتی از ۲۵ فیصد در سال ۱۹۸۴ م به ۴۳ فیصد در سال ۱۹۸۵ م افزایش یافت. در نتیجه افزایش جرم- ایزکار ۱۷ فیصد در سال ۱۹۸۴ م و به همین اندازه در سال ۱۹۸۵ م از دیاد پیدا کرد. بکن یکی از تدابیر اساسی را در عرصه اصلاحات کشاورزی - تحقیق بخشید. کنترل اداری بر- نرخ محصولات کشاورزی تا- هشت یا فت. در نتیجه ۹ فیصد نرخ پر چون در سال ۱۹۸۵ م بلند رفت. رونق اقتصادی در فعا لیتهای اقتصادی خا رچی چین نیز تا ثیر گذاشت. کسر تادیات تجارت خا رچی در سال ۱۹۸۵ م از ۳۱۰۰ به ۱۵۰۰ میلیارد دلار بالغ گردید. علی الرغم دشواریهای معینی که در پروسه اجرای اصلاحات به وجود آمد بعد از هشتمین کنفرانس حزب کمونیست چین محدودیتها یی که در فعا لیتهای اقتصادی وضع شده بود، بر داشته شد. اشکال مختلف مالکیت در اقتصاد چین نقش فعالی را با- زی میکند. مهمترین آن سکتور دولتی است. ۱۴ فیصد نیروی کار تازه وارد اقتصاد چین در سکتور خصوصی محل کار یافته است و این سکتور با - شتابی فرا ینده رشد مینماید. (اوسط رشد سالانه آن در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۸۶ م تقریباً ۸۰ فیصد رانشان میدهند) یک پنجم اعمار مسکن توسط سکتور خصوصی تحقق مینماید. پارشد اهمیت امرهای با - زار در اقتصاد چین، در توزیع کالا ها و خدمات نقش دولتی پیوسته کاهش مینماید. در سال ۱۹۸۶ م کشاورزان ۱۸ فیصد محصولات زراعتی را در بازار فرو خندند. بخش قابل ملاحظه کالاهای صنعتی که بین ۳۰ تا ۵۰ فیصد در نوسان است بر اساس نرخ تقاضای بازار که همیشه در تغییر است، توسط سکتور غیر دولتی به فروش رسیده است.

نتایج سسین دهه اصلاحات در جمهوری مردم چین نشان داد- دانه تصامیم پیسوم سوم، هر چند فور مو بسید یهای روسی نداشت، با انهم بر سروررت با- سازی اقتصاد بر بنیاد استفاده پیسیر از مناسبات پولی- نا- لایی و نیه اساسی بر چیده- دی بودن اقتصاد، نا مید برد. اصلاحات اقتصادی چین از کشا ورزی آغاز گردید. در نخستین ماههای پس از پلینوم ابتدا برای بریناد های تولیدی و سپس برای خانواده های دهقانی اجازه داده شد که محصولات اضافی از پلان را در اختیار داشته باشند. برخی مؤسسات کشاورزی دولتی نیز چنین حقی به دست آوردند، این حق به آنان امکان داد که محصول اضافی پلان را مستقلانه بفروش و سانسند و بخشی از مفاد را برای خود تخصیص دهند. هم در عرصه کشا ورزی و هم در عرصه صنایع بازار های ویژه فروش محصولات اضافی پلان به وجود آمد. در نتیجه این تدابیر اقتصاد رونق یافت و پرا بله های نو- ینی را در دستور روز قرارداد. به همان اندازه یی که مقا- مات محلی و مؤسسات، به بخش مفاد که پیوسته افزا- ییش می یافت دست یافتند، به همان تناسب عواید دولتی کا- هش پیدا کرد و در نتیجه کسر بودجه دولتی پدید آمد. سر- مایه گذار یها (به ویژه در سطح محلات) از شاخصهای پلان دولتی به مراتب بیشتر گردید. زیرا هم مقامات محلی و هم مؤسسات تمام مساعی خود را به خرج دادند تا بخش مفادی را که در دسترس آنان قرار گرفت به منظور تمویل پر- وژه های جدید به کار اندازند. افزایش رشد واردات برصا- درات، به ویژه در زمینه خر- یداری جایداد های اساسی سرعت یافت. کسر تادیات تجارت خا رچی در سالهای ۱۹۷۹ م - ۱۹۸۰ م به ۳۹۰۰ میلیارد دلار بالغ گردید. از سال ۱۹۸۳ م در جمهوری مردم چین نهضت نوینی به سوی مرحله بعدی که اکنون دیگر استقامت مودل سوسیال- لیزم بازار را انتخاب کرده بود، به وجود آمد. سیستم اجاره داری در کشا ورزی به مثابه پدیده همه گانی در زمینه اعلام گردید. در سال ۱۹۸۴ م فیصله به عمل آمد که زمین برای مدت پانزده سال به اجا- ره داده شود و در سال ۱۹۸۵ م سیستم تصویب یلدهای حتمی غله به دولت به سیستم خریداری آن بر پایه قرار داد های خر- یداری داو طلبانه به نرخ قابل قبول طرفین تصویب گردید. در عرصه اقتصاد شهری در سالهای ۱۹۸۳ م - ۱۹۸۴ م نیز نو آور یهای جدی معمول شد. برنامه ریزی مرکزی کا -

وطن ما بود، فقط با کلمه فاجعه میتواند بیان شود. این بنای بزرگ معنوی در حال فرو ریختن است. ما به اینو سیله نخست به خود محصولان مراجعه میکنیم: دوستان، دختران و پسران، جوانان کشور، به ما بنویسید چرا اینطور است؟ آیا هنوز هم آن سایه شوم وحشتناک که استادان و محصلان را تک تک و دسته دسته روانه زندانها و کشتارگاهها میساخت، در دانشگاه کابل مسلط است؟ آیا این بی تفاوتی از بی تفاوتی مقامات نسبت به دانش و فرهنگ، نسبت به دانشمندان و فرهنگی سرچشمه نمیکرد؟ راستی هم اگر دولتی نمیتواند به دانشمندان سی که سی، چل سال عمر خود را صرف تدریس و تربیت جوانان کشور کرده اند، نان بدهد، دیگر برای محصل مگر انگیزه یی، مشوقی برای ارجحاری به علم و تحصیل باقی میماند؟ بیاید به راستی اقتدا کنیم و گناه تمام مصایبی را که میتوان علاج کرد و باید علاج کرد به گردن جنگ تیندازیم، علم و دانش و فرهنگ را خوار نسازیم و دانشگاه کابل را از مصیبت نجات دهیم. (روستایی)

انقلاب علمی و تخنیکی معاصر بتوانند پاسخ دهند، تبارز نمائند. اگر دیروز فشار و اختناق سیاسی که منجر به کشتار و فرار بهترین استادان افغانستان گردید، سردی و تاریکی در کانون دانشگاه آورد، اکنون فقر و گرسنگی مادی و معنوی آن چینی- عامل و انگیزه یی به شمار میرود. یکی از جهات فقر و وحشتناک معنوی دانشگاه بی اعتمادی و بی پروایی نسبت به دانشمندان و نسبت به علم و فرهنگ است. استقلال آکادمیک که لازمه حتمی رشد فرهنگ است از نظر افتاده است. پور کراسی دانشمندان و فرهنگی را چون موربان میخورد. احترام و فاصله ستایش انگیزی که میان محصل و استاد وجود داشت دیگر وجود ندارد. محصل امروزی صاف و ساده به علم و دانش بی تفاوت است. احتمالاً بیش از پنجاه فیصد جدیدالشمولان امسال دانشگاه کابل صنفا را ترک کرده اند. آثانی که به درس ادامه میدهند نیز همچون روزهای سرد و ابری زمستان بیمار گونه و نا امید اند. این بی تفاوتی و بی علاقه گری محصلان دانشگاه کابل، کانونی که پشاهنگ جوانان کشور، پشاهنگ دانش و معرفت، کانون امید فردای شرفان

در کینر و دار جنگ بسیار پدیده های مهم زنده گی ما گویا دیده نمیشوند. اما همین پدیده ها اوضاع و فضای روانی و معنوی مردم را به وجود می آورند. یکی از پدیده های بزرگ هستی ملی ما دانشگاه کابل است. از جمله آن پدیده هایست که با پید پیوسته و پیگیر به آن بپردازیم و به صد ها پرسش در آوری که در مورد آن وجود دارد، پاسخ بیاوریم. در این شماره کوتاه نمیخواهیم به تحلیل این نکته بپردازیم که آیا دانشگاه کابل پیشرفت کرده است یا عقب مانده است. بگذار بدین پرسش مسوولین تحصیلات عالی پاسخ بدهند. فقط میخواهیم در مورد سردی و خفقان درد آوری که آن را فرا گرفته است، توجه جامعه را جلب نماییم. در خلال دو ماه اخیر میگویند بیش از پنجاه نفر ورزیده ترین استادان دانشگاه کابل وطن را گذاشته و رفته اند لطیف ناظمی، حمید الله امین، سید سلطان شاه هم، پوهاند احمد شاه جلال، داکتر اسد الله حبیب و... از آنجمله اند. به طور کلی در خلال دهه اخیر کادر علمی دانشگاه کابل سخت کاهش یافته است. هیچ نوع انگیزه و مشوق قابل توجه مادی و معنوی وجود ندارد برای آن که کادر های برجسته یی که بانیان وطن ما در روشنی

تاجیکان

(از ص ۱) لفظ تاجیک یا تاجک یا تازیک، یا تازیک، یا تازیک، یا تازیک لفظیست قدیمی که به مردم ساکن در سر تاسر فلات آریانا یا ایران کهن و یا خراسان بزرگ اطلاق میشده است. بلیو کلمه تاجیک را کلمه ایرانی یعنی آریایی اصل دانسته و مینویسد که کلمه تاوچی (Taochi) همان کلمه تاجیک میباشد. پدین گونه کلمه تاجیک را پایدنام باستانی و قدیمی روستایی یا زارع ایرانی دانست. نویسنده دیگری گوید: تاجیک شکل فارسی میان تاجیک کلمه آریایی تای یایه (Tayaye) است. دوخانیوف میگوید که این نام از کلمه تاج دری مشتق شده است. وی اضافه میکند که پیروان زردشت تاج رمانند صلیب مسیحیان یا عمامه مسلمین علامتی میدانستند که آنان را از پیروان مذاهب دیگر مشخص میکرد. و لفظ تاجیک از کلمه تاج که زینت سر است گرفته شده است. (بنگرید. هنری فیلد، مردمشناسی ایران، ترجمه داکتر عبدالله فریار، تهران، ۱۳۴۳ ش، ص ۷۱، ۱۷۲ و ۱۷۳) سوابق انتشار لفظ تاجیک را مینوی چنین می نویسد: «... در سمت مشرق



یعنی خراسان بساط حکومت سامانی به دست ترکان بر چیده شد. الپ تگین و دامادش سبک تگین و فرزندان سبک تگین به خصوص سلطان محمود که مرکز شان غزنین بود و بدین سبب غزنویان نامیده میشوند، جای ایشان را گرفتند و از این دوره ایرانیان فارسی زبان به لفظ تازیک خوانده شدند. «ولیکن تازیک با تلفظ جیم به جای «ز» یا «ژ» در بعضی نواحی اسم قومی از اقوام آریایی الاصل گردید. مثلاً در افغانستان، ترکستان تاجیکستان. درباره امیرعلی شیر نوایی (وفات ۹۰۶ ه ق) گفته شده: از ترک و تازیک هیچ کس نیست که از ابیات آن جناب صفحه خاطرش منقش نباشد.» (مجالس النقایس ص ۱۳۵).

لیچ (Leech) در سیاحت نامه خود مینویسد که «لغمان جزء محال ولایت کابل است و رو به روی جلال آباد واقع است و گاهی آن را لغمان مینویسند. سکنه لغمان تاجک یا فارسیوان هستند. (مجله انجمن آسیایی، بنگال ج ۷، ۱۸۳۸، ص ۷۳۱). مراد از تاجک ظاهراً تاجیک است و فارسیوان ظاهراً با فارس زوان، فارسی زوان و فارسی زبان یکی است. به استناد مثالهای متعدد در کتب قدما چنین استنباط میشود که مراد از تاجیک و تازیک و تازیک و تازیک در کتب درسی فارسی و تاجیکی (این هر سه تلفظهای جداگانه یک کلمه اند). اتباع و سکنه آریایی در زمینهای آریایی پوهاند داکتر جلال الدین صدیقی

مداخله اداره دارد

(از ص ۱)

تسلیم هی اسلحه را به حکومت افغانستان و هجرت همدین قطع نمایند. مسکو به این دلیل که نمیشود یک حکومت قانونی را با شورشیان برابر نهاد، پیشنهاد وارد کرد. افغانستان روز به روز بیشتر و بیشتر از سلاح مشبوع میکردید. هنگامی که در ماه دسمبر سال گذشته اتحاد شوروی موافقت خود را در مورد قطع تسلیم هی اسلحه به شرط عمل با المثل اعلام داشت، امریکاییها آن را نپذیرفتند. زیرا منافع شان چیز دیگری بود.

هدف موافقتنامه های ژنیو در این نکته نهفته بود که از طریق قطع مداخله در امور داخلی افغانستان شرایطی برای قطع جنگ داخلی، برای تحقق سیاست آشتی ملی به وجود آید.

چنین نشد.

چنانچه معلوم است اتحاد شوروی تعهدات خود را اجرا کرد. قوای اتحاد شوروی از افغانستان بیرون رفتند. پاکستان تعهدات خود را اجرا نکرد.

فقره های ۷، ۸ و ۱۲ ماده دوم سند دوم موافقتنامه ها را که جمهوری اسلامی افغانستان امضا کرده اند، در اینجا می آوریم:

۷- از به راه انداختن، تشویق یا حمایت، مستقیم و یا غیر مستقیم، فعالیت های بغاوتگرانه یا تجزیه طلبانه علیه طرف عالی متعاقد دیگر، تحت هر بهانه ای که باشد، یا از هر عمل دیگری که منظور بر هم زدن وحدت یا تضعیف یا تخریب نظام سیاسی طرف عالی متعاقد دیگر خود داری نماید.

۸- از ترویج، تجهیز، تمویل و استخدام اجیران از هر منشأ که باشند در داخل قلمرو خود به مقصد فعالیت های خصمانه علیه طرف عالی متعاقد دیگر و یا فرستادن چنین اجیران به قلمرو طرف عالی متعاقد دیگر و همچنان از فرا هم آوری تسهیلات به شمول منابع مالی برای تر بیت، تجهیز یا انتقال همچو اجیران، خود داری نماید.

۱۲- از حضور جابجا شدن، در کمپ ها و پایگاه ها یا به اشکال دیگر، از سازماندهی، تربیت، تمویل، تجهیز و تسلیح افراد و گروه های سیاسی اقلیتی و هر گونه گروه های دیگر در قلمرو خود به منظور ایجاد تخریبات، بی نظمی یا نا آرامی در قلمرو طرف عالی متعاقد دیگر جلوگیری نماید و همچنان از به کار بردن وسایل اطلاعات جمعی و انتقال سلاح ها، مهمات و تجهیزات توسط اینگونه افراد و گروه ها نیز جلوگیری کند.

و اسلام آباد چی میکند؟ آشکارا موافقتنامه ها را نقض

میکند افراد و گروهها را می آموزاند، مسلح میسازد و تمویل میکند. رهبر-ان مجاهدین که موا ققت نمودند با نماینده گان شوروی به مذاکره بنشینند به دفع-الوقت پرداختند و حاضر نشدند سیاست خود را تغییر بدهند.

این امید واری آنان و حامیان شان که حکومت کا بمل پس از عودت «شوروی» فوراً سقوط میکند نقش بر آب گردید. از جمله ۳۱ ولایت ۲۵ تا ۲۶ ولایت تحت کنترل دولت قرار دارد.

سبب پخته نشده بود و بر زمین نیفتاد (اشاره بیست به جمله معروف کوتو زوف سردار مشهور روسی در جنگ بانا-پلیون در سال ۱۸۱۲ م. هنگامی که افسران جوان با احساسات آتشین از جنرال تقاضا میکردند به تعرض قاطع بپردازد و عقب نشینی نکند. کوتوزوف خونسردانه پاسخ میداد: همین که سبب پخته شود، خودش از درخت پایین میافتد). آنگاه تصمیم گرفتند درخت سبب را تکان بدهند.

(۱۶) حوت هجوم گسترده بر جلال آباد آغاز یافت. حلقه محاصره قندهار تنگتر گردید کوشش در جهت قطع کامل شاهراه کابل-حیرتان تقویت یافت. لکن بیهوده. حکومت پا برجاست. «حکومت موقت» هفتکانه پشاور در سر زمین افغانستان محلی ندارد.

کلبه یین و زینر خارج «حکومت موقت» به مقصد تگدی به رسمیت شناختن هشتم اپریل راه سفر در کشور های بنگله دیش، مالیزیا، سنگاپور، برونی، اندونیزیا، استرالیا، چین و جاپان را در پیش گرفت. بر پایه تقاضای حکومت افغانستان، شورای امنیت ملل متحد اوضاع اطراف افغانستان را مورد بحث قرار داد. عبدالوکیل وزیر خارجه افغانستان اعلام داشت که مداخلات آشکار و پنهانی پاکستان در امور داخلی افغانستان ابعاد گسترده تر کسب کرده است. عبدالوکیل پیشنهاد نمود که به مقصد تأمین بیطرفی دایمی و غیر نظامی ساختن افغانستان کنفرانس بین المللی دعوت شود.

آخوند نماینده پاکستان این مفکوره را رد کرد. آخوند اظهار داشت: «ادامه ترازیک جنگ در افغانستان نتیجه آنست که رژیم موجود کابل نمیخواهد واقعیتها را بپذیرد. این رژیم برای مجاهدین در پاکستان و ایران غیر قابل قبول است. آن را مهاجران، روشنفکران، روحانیون، قو-ماندانهای عرصه جنگ و بزرگان قبایل نمیپذیرند». با وصف آن آخوند موافقت نمود که هیئت مساعی جمیله ملل متحد در امتداد مرز افغان-نستان - پاکستان پسته های دایمی ایجاد کند.

هنوز در معادله سیاسی افغانستان مجهولات بسیار زیاد است.

شهادت و شهادتنامه

(از ص ۳)

دهقان تهی دست را در خود به تماشا میگذاری یا خواسته بی عذاب مردان خدا را با رکهای جانت لمس کنی؟

ای بسا روزها که دم دروازه بی ایستادی تصاحب خانه فرمان کارت دهمد و تومفت خواری نباشی، من ترا میدانم، تر ای ناگزیر میدانم، به خاطر دارم، مز دوریهایت را بر در آن خانه، ای ناگزیر از تحمل آن امانت های بزرگ، به خاطر دارم که هیچ فرمانی آن معنای بر خاسته را در تو نکشت، از زبان دوستی این گفته را به خاطر دارم که جمعی نشسته بودند. در آن میان در آن جمع سرا پا گوش و سرا پا چشم، حکیم سخن میگفت، سخن از داشتنی های ندانسته میگفت: که وقتی به مز دوری پرداخت، و وقتی پای درو نشست، و وقتی آواره و بیابان گرد شد وقتی زنده گی را نه تنها تجربه، که لمس کرد، چها دید و چه شنید، تلخی های زنده گی چه بسیار یقین ها را در نهاد او فرو ریخت و چه بسیار تردید هارابه باور نشاند.

یقین ها ساخت و ایمان ها آفرید، باور ها شکست و باور ها آفرید. او از آننا گفته ها سخن میگفت و کسی در آن میان نامه یی به وی آورد نامه از آن همسر حکیم بود، برق روشنی در چشمان نافذ و مردانه او درخشید، بیغام عزیز ی بود. زن و فرزند برای هر کس عزیز و گرامی اند، نامه را با صدای بلند رو به یاران خواند، زن نوشته بود:

ای مرد من! همسرت اینک آواره یی بیش نیست پدر تو و پدر من هر دواز من میخواهند ترا بر گردا نم. عذاب میدهند، با زبان و با هر آنچه هست غذا بم میدهند که ترا بر گردانم. فرزند کوچکت ترا میخواهد او نیز غذا بم میدهند.

اما به مردانه گی های تو سو گند! از آنچه گفتم و از آنچه بر من میگردد هر گز خلاف ایمان های تو سودی نتوانم جست. من خودم را در خودم خواهم کشت. من از آن توام، ایمان ترا و ایمان ترا جان میدهم. بگذار بگذرد هر آنچه است بگذرد. من ترا سر افکنده نخواسته ام. با فقر خوا هم ساخت، من با این آشنای دیرین خو گرفته ام. با تنهایی خواهم جنگید، فرزند ترا در پهلودارم، او را میترسم، خود را در او به امانت نهاده یی. رو مگردان، پشت پا به ایمان تون، میثاق هایت را مشکن.

دوستان دیدند که حکیم آنروز فقط خنده اندوهگینی در جواب تحویل داد و گفت: ای بیچاره من آواره شدی، در بدرت گردند.

آنروز ها گذشت و سالهای بعد هم سپری شد. هم افتخار جاویدان هم رنج بیکران، هر دو را حکیم تجربه میکرد و هر چه

بود میگذاشت. اما امروز بعد از آن سالهای مردن و زنده شدن، بعد آن شکستن ها و ساختن ها، بعد آن فخر ها و امانت ها؛ همان زن، همان بانو با همان فرزند یکه یی خویش همچنان سیه پوش است، سو گوار است و تازنده است سوگوار خواهد بود. او خود را در خود کشته است، خون آن کشته را در پای آن نخل اما لت، می ریزد. نخل اما لت، یاد کار جوانی اوست، خون حکیم است، یاد کار مرد عزیز است که هرگز بر نکشت، یکه سوار پار اما لت پر دوش، فرستاده یی، قاصدی، سروشی، هم از آنگونه یی بر زمین و بر خاک، مامور مجبوری که در جمع زنده گی کرد و هم در آن میان بماند.

آه! که بودن و ماندن چه دشوار است و شدن چه آسان. به تصادف هم این شدن گاهی از آن کسی میشود اما ماندن چه دشوار است، بودن چه دشوار است و این خود ترا زیندی زمان ماست که بودن و ماندن را عده یی هستند حماقت میخوانند. هر قربانی یی را در دایره مصلحت عقل جلوه ساده-لوحی میدهند و باز ایدریغ که این مرد مان به اصطلاح خود شناس مصلحت نابذیر، عده شان بسیار کم است، فقط اندک اندک میرویند، ستاره گان ناپیدایی که پس از فرنها در آسمان ظاهر میشوند، آذرخشی به یادگار میگذرد و میگذرد ستاره گان دنباله دار- و بعد، که گذشتند، چشم اگر در چشم ستاره گان دیگر تا قیامت دوخته بمانی، نشانی از آنچه میجویی نخواهی یافت، جز یاد ها و خاطره ها و جز تصاویر نشسته بر ذهن تاریخ.

باز هم از زبان تصاویر، باز هم از خاطره ها باید گفت: همدی به خاطر می آورد، روزگاری را که کدایان نمک نشناس، آن بزرگ مرد وارسته، بدخشی را به باد دشنام بسته بودند و حکیم رفته بود، تا پنجمه در پنجه استاد نهاد که ای مراد، من ترا مظهر شکوه و جلال آرما نهی خویش خواسته ام، تو برای من ابر مرد بزرگوار بوده یی. نه به نمایش، نه به ظاهر که در واقع و در ماهیت. نه آنچنان که نا کسانت خواسته اند. چرا باید از تو چنان نقشی در خط زمان بماند که ما نخواستیم ایم و خود نخواستیم یی و دعوت پیا مبرانه تو نیز از قبول چنان نقشی همدار داده است.

خشم مرید، خشم حکیم است، مراد چگونه میتواند این خشم را فرو بنشاند، چه دشوار است فهماندن. پرنده گان بی پرو بال بیش نیستند، کلمات و قتی لفظه ها سنگینی میکینند ثقلشان گران بار میشود کلمات می شکنند، عا جز میشوند، زبان آدمی و حتی

زبان پیمبران نیز یاری سخن گفتن ندارند، در چنان لحظات، در آن دقیق

بد خشی گفته بود: شما خا طره های این روزگار- ران را خواهید نوشت .

آنها که بر سر چوار راهها می ایستند فقط یک جفت چشم دارند امامرد مان بسا چشمان بی شمار آنها را نگاه میکنند .

شما آن چشمهای نگران من هستید. شما خواهید گفت، شما خوا هید نوشت. هستند لحظه ها که در مقام دفاع بر آمدن را نمی طلبند. . . . حکیم شنیده بود، خاموش شانه شنیده بود .

حیرت و تعجب عا رفانه یی داشت در مقدم آن ابر مرد روز کار . کسی را که او حامل پیام و آرمانش بود به اندازه بزرگیهای همه دنیا شکر-هنده میخواست . قهرما از بیدرنگ می طلبید .

من اسما عیل توام ای پدر! با هزاران جان به ذبحگاه میروم. اما تو بزر گوار بمان. خود را در خاطر و با ورهای من نشکن . حکیم اینرا با زبان خاموش، در نهفت جان بسا خود زار ناله میکرد.

برای حکیم، بدخشی خود آرمان و خود ایمان بود، هم کتاب و هم صاحب کتاب . حکیم باغ و باغیان را یکی می دید. در هم و با هم، آمیخته با هم. بدخشی دعوت خود را در خود به تماشا باید میگذاشت، چنین میخواست حکیم و چی دشوار است که حکیم بتواند به پیشینیها و پیشداور یهای او یقین آورد . با اینکه خواسته است آن داور یها را و پذیرفته است آن را . اما چه دشوار است به یقینی در ایمان خویش دست یافتن

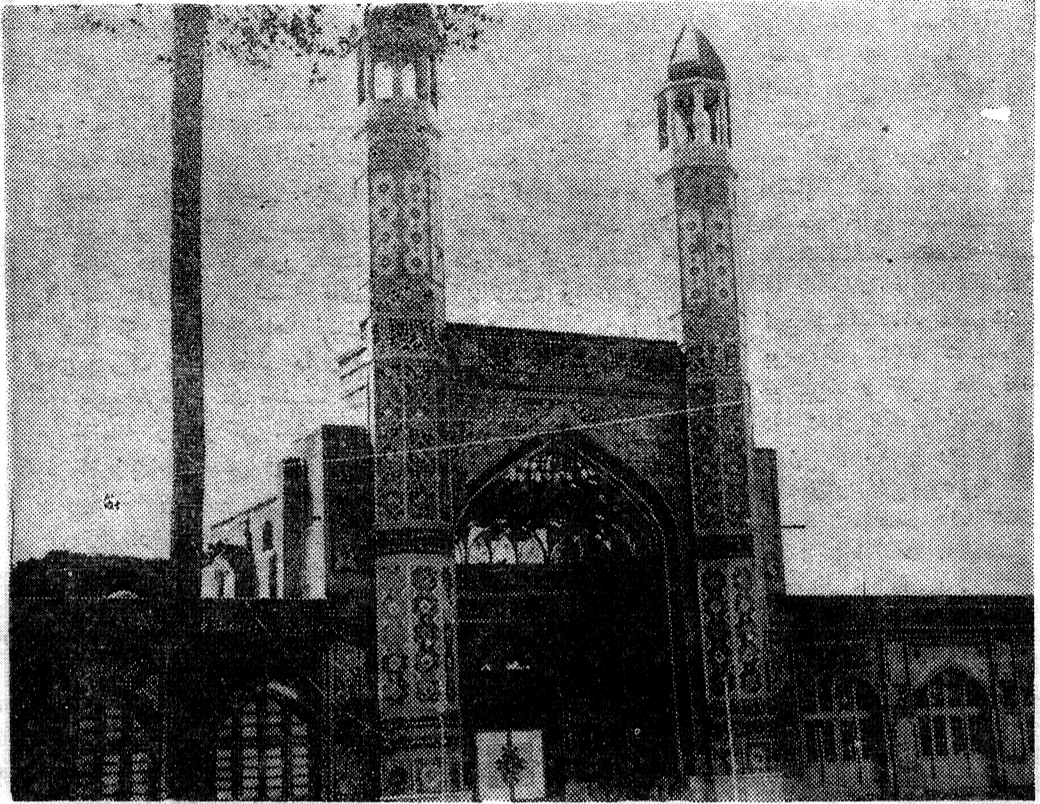
شاید حکیم میدانست که این آخرین دیدار او با بدخشی خواهد بود و شاید از همین رو بود که دقیق بشمار به آن دریای خروشان که در نگاه های آرام بدخشی جاری بود، چشم دوخت و مدت ها به تماشا نشست و بعد خا موشانه وداع کرد. آخرین وداع یک مرد عاشق را چه کسی به خاطر خواهد آورد؟ تصویر ها چگونه خواهند توانست این تراژدی را در خود به نمایش بگذارند؟ حکیم آذرخشی بود که در سینه یک شب تار تابید و در سینه سنگستان نا پدید شد-شهادت در مقام ایما نها و پیمانهای خویش .

هم مراد قربانی آرمان، هم مرید جانباخته ایمان، پیامبر شهید، و هرو شهید، یاد های جاودانه یی در سینه تاریخ، تندیس های ماندگار در لوح یک تابلو، اینست دو برابر ما ایستاده به تماشا .

واینک ماییم و روزگار ما: درد های ما، رنجهای ما، پیمانهای ما، وعده های ما، رفته گان ما، مانده گان ما، هست ما و بود ما، ره فردا پیشرو، کوله بار آرزو های مان همچنان بر دوش.

نوشته س. ع. عادل خراسانی

درفکار حرم مبارک



بیداد میکرد و روز مره دهها و صد ها کس به هلاکت میرسید - هزاران هزار با - شنده هرات در حیاط و مسجد خرقه مبارکه گرد آمدند . آنگاه خرقه مبارکه را بیرون آوردند و برآشتری سپید گذاشتند . این محفل از میان صفوف سپاهیان و مردم سوی خیابان رفت و از میان زیارتگاههای بزرگان دین و فرهنگ گذشت و در دشت مولای جام در کنار آرا مگس شاعر و عارف بزرگ نور الدین عبدالرحمان جامی جمعیت پیشمار مردم به نماز ایستادند و به در بار پروردگار به خاطر رفع مصیبت دست دعا برداشتند . دعای مردم قبول شد و بیماری مملک و بنا

انگیز آذین شده است . این تالار سر سرای حجره مقدس سیست که عباى رسول خدا در آن قرار دارد . در و دیوار حجره مثبت کاری شده است و در میان صندوق فلزی خرقه مبارکه نگهداری میشود . در جناح دیگر ایوان ، نماز خانه یی بزرگ اعمار شده است که محراب آن شاهکاری از هنر معمار پست . شیخ محمد اعظم جان متولی فعلی خرقه مبارکه در باره این که چگونه این تحفه بزرگ از پیامبر اسلام به صحابه کبار ، ائمه اطهار و از شیخی به شیخی تاکنون انتقال یافته است ، چنین اظهار داشت : طوری که در کتاب خلاصه المقامات شیخ احمد جام قدس الله سره -



زینه ها و از میان چند درخت به حیاط بالا پیش میروی ، ایوان شکوهند و مناره های معظم مسجد جامع آن زیارتگاه خاص و عام در برابر دیده - کانت و در زمینه آسمان لاجور - دی همچون آیتی از زیبایی پدیدار میگردد .

در اینجا قسمتی از بهترین حلل جنت یعنی خر قه مبارکه حضرت پیامبر بزرگ اسلام نگهداری میشود . ۱۷۶ سال است که (خرقه مبارکه) در این مکان انتقال داده شده است و همیشه ملجا فیض و برکت بوده و است .

همین که فراتر میروی و به داخل ایوان میرسی ، ظرافتهای هنری آن ترا بال میدهد . ایوان بزرگی که انکار آسمان را در آغوش گرفته است ، پر است از آثار هنر کاشیکاری ، خطاطی ، نقاشی ، گچ بری و آیینه بندیها . بر پیشانی بلند ایوان این شعار به خط زیبای محمد اعظم احمد الجامی که از کاشی کار شده است بر دل مسلمانان نور و سرور میریزد: «الصلوات والسلام یا رسول الله الصلوات والسلام یا حبیب الله»

از ایوان ، دروازه عظیمی به داخل تالار بزرگ گشوده میشود . تا لاریا قالیهای نفیس فرش گردیده و سقف و دیوارهای آن با نقش و نگارهای دل

و زمان آن فرا رسیده است که کادرها و اعضای سازمان در مهمترین مسایل هستی ملی میهنی و زنده گی سازمانی از این طریق نظریات سازنده خود را در معرض قضاوت هزاران عضو سازمان و ملیونها هموطن ما قرار بدهند .

حضرت فخر کاینات محمد - مصطفی (ص) گام میگذاری و از حیاط پایین آرام آرام از

وقتی از بازار قدیمی پایحصار هرات به مدخل روضه مطهر خرقه مبارکه

دموکراسی و دسپلین را تقویت بخشیم

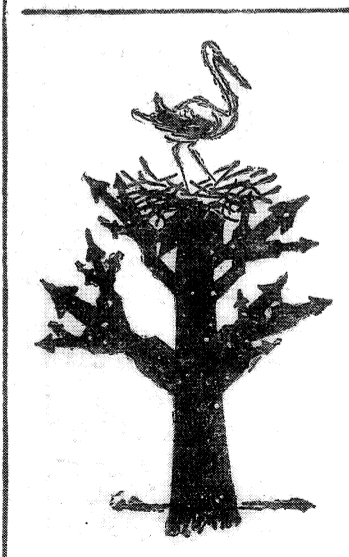
(از ص ۱)

علی الرغم ادامه جنگ خونین ، چنین مسیری را طی میکند . آیا اصل دموکراسی و آزاد اندیشی با اصول مبارزاتی ما متناقض است ؟ به هیچ وجه . ما در جامعه یی زنده گی میکنیم که ساختار اجتماعی و ملی پیچیده دارد . از اینجا گرایشها و نظریات متفاوت سیاسی - اجتماعی بر میخیزد و هیچ محک دیگری جز گسترش دموکراسی و آزاد اندیشی نمیتواند موقعیتهای سیاسی واقعینانه را تثبیت کند . دموکراسی و آزاد اندیشی مکتب پرورش سازمان ماست به شرطی که با خرده کاری همراه نباشد و وسیله یی برای نقاب انداختن بر تنبلی اندیشه و عطلت عمل قرار نگیرد . دموکراسی و دسپلین دو قطب پدیده واحد است . بدون دموکراسی رشد آزاد اندیشه نمیتواند تأمین گردد و در فقدان دسپلین آگاهانه هیچ اندیشه یی ، هر قدر هم پیشرفته و صحیح باشد ، نمیتواند در عمل تحقق یابد . دسپلین آهنگین ، آگاهانه و عمیق با مظاهر و لو نتارستی ، تجر و امر و نهی بوروکراتیک با بی بند و باری ، بی مسئولیتی ، غفلت و تنبلی کاملاً بیگانه است . دسپلین در درجه اول یعنی تمرکز تمام انرژی ، استعداد ، دانش و تجربه در جهت اجرای مهمترین وظایفی که در برابر سازمان و هر عضو آن قرار دارد . اکنون سازمان ما درجریده «میهن» تربیون خود را دارد

جهت دموکراسی درون سازمان را اهرمی در جهت رشد ایدیالوژیک و سیاسی کادرها و اعضای سازمان می پنداشت . عمده ترین اصل دموکراسی اینست که انسان از بیان اندیشه یی که بدان اعتقاد دارد ترسد و استعداد تحمل شنیدن نظرات دیگران ، پیوسته در روی رشد کند ، حتی در صورتی که بانظر خودش مخالف باشد . استعداد دموکراسی در زنده گی اشخاص به ویژه در زنده گی آنانی که به سیاست میپردازند همان جوهریست که میتواند از بروز ترور استبداد اندیشه جلو گیری کند . در یک سخن دموکراسی اعتقاد به دیالوگ و فضای باز جولان اندیشه و احترام به آزادی و کرامت انسانیت .

سازمان ما این اصل زرین را حتی در شرایط بسیار دشوار مبارزه محدود نساخته است ، که مباحثات دامنه دار کنونی نتیجه منطقی رشد آن میتواند باشد . رشد دموکراسی سازمانی ما در شرایط کنونی به ویژه اهمیت سیاسی و اجتماعی کسب میکند زیرا سازمان ما در کنار سایر احزاب و سازمانهای سیاسی به فعالیت علنی پیوسته است و میکوشد این اصل سازمانی خود را به یک اصل گسترده اجتماعی - سیاسی مبدل سازد ، زیرا روند کلی رشد اندیشه در کشور ما

از آن دیوار رخت بر بست و اما در باره شیخ اعظم الجامی سالهاست متولی این بقعه بزرگوار است . او مردی محترم ، ادیب و هنرمند است . خط ثلث خوش مینویسد . ایوان ، مسجد و شبستانهای خرقه مبارکه با خط زیبای او مزین شده است . کتاب انیس التائبین به خامه او نگارش یافته است . انسانیت دیندار ، فروتن و فرهنگیار ، متولی کنونی خرقه مبارکه ، شیخ محمد اعظم جان با وجود بیبری هنوز شاداب ، زنده دل و پر کار است . عمرش در ازباده (عبدالعالی همایی)



ردای مبارک سرور کاینات تا قرن نهم در جام بود . سپس از آن جا به کهسان انتقال یافت و در مسجد جامع آنجا زیر نظر تبار شیخها که هم اکنون در هرات زنده گی میکنند ، نگهداری میگردد . هنگامی که در مرزهای ایران نا آرامیهای به وجود آمد شیخ محمد اسما عییل مشهور به مستوفی الممالک این امانت پیامبر بزرگ ما را به شهر هرات آورد و همان وقت مسجد جامع و بقعه بلندی بر آن بنا نهاد . شیخ محمد اعظم جان به سخنانش چنین ادامه داد : در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ش که بیماری و با در هرات

تحت نظر هیئت تحریر مدیر مسؤول : غلام سخی میرت

نشانی : کابل ، دفتر مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان پهلوی وزارت خارجه تلفنها : ۲۰۰۳۶ - ۲۰۴۲۰

قیمت یک شماره ده افغانی